

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

این مقدماتی که برای تفسیر موضوعی آیات مشکله قرآن بحث می‌شود، این‌طور نیست که قبلاً بحث نشده باشد؛ بلکه قبلاً هم به طرز دیگر بحث شده است و در تفسیر هم نوشته شده است. اما به جهات مختلفه‌ای ما باید این مقدمات را به طرز بالاتر و با تبلور بیشتری برای برادران عرض کنیم.

از جمله خطبه‌های امیرالمؤمنین (ع) راجع به عظمت قرآن که قبلاً از رسول الله (ص) خطبه‌هایی را نقل کردیم، بعد از امیرالمؤمنین (ع)، بعد خطبه صدیقه طاهره (س) راجع به قرآن است و بعد هم مقدماتی دیگر برای ورود به بحث موضوعی آیات معضله قرآن. «من خطب الإمام أمير المؤمنين (ع) حول محتد القرآن و عظمته و قمته العالیة المرموقة بین كافة الكتب السماویة و سواها» «نُورٌ لَا تُطْفَأُ مَصَابِيحُهُ»^۱ این نور، نور علمی است و انوار علمیه گاه قوی هستند و گاه ضعیف هستند. اگر هم نور قوی علمی باشد، گاه مستدام و مستمر است و خاموش نمی‌شود و گاه خاموش می‌شود. «كافة الأنوار العلمیة، الخلقیة غیر المرتبة بوحی السماء هی تطفأ لأنّ النور العلمیة الّتی لیست صادرةً عن الوحی طبعاً هذه نورٌ محدودةٌ یمکن تأتی نورٌ أنور من هذا و تطفئ هذا النور الأوّل و لكنّی القرآن «نُورٌ لَا تُطْفَأُ مَصَابِيحُهُ». مصابیحی که در تورات و انجیل و سایر کتب آسمانی بوده است، مصابیح ربانیه است، اما آیات مقدسات قرآنیّه هم که مصابیح ربانیه هستند، با آن‌ها تفاوت دارند. آن‌ها مصابیح

۱. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱، ص ۱۳؛ نهج البلاغة (للصبحی صالح)، ص ۳۱۵ (با اندک تفاوت).

ربانیه محدوده برای زمان‌های خاص بوده است، چه از نظر معرفتی و چه از نظر تکلیفی و لکن انوار مقدسه قرآن شریف از برای کل مکلفین در طول زمان و عرض زمین است.

«لَا تُطْفَأُ؛ لَا تَطْفَأُ بِاطْفَاءِ رَبَّانِي لِأَنَّهُ الْكِتَابُ الْأَخِيرُ وَالْوَحْيُ الْأَخِيرُ الصَّادِرُ مِنْ صَقَعِ الرَّبُّوبِيَّةِ وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ تَعَالَى كَانَ يَنْسَخُ وَيَنْسَخُ أحياناً بَعْضُ الْأَحْكَامِ بِالشَّرَائِعِ السَّابِقَةِ بِمَا تَلَحُّقُهَا وَتَلَحُّقُهَا حَتَّى وَصَلَتِ الشَّرْعَةُ الرَّبَّانِيَّةُ إِلَى شَرْعَةِ الْقُرْآنِ وَ لَمَّا وَصَلَتِ شَرْعَةُ اللَّهِ إِلَى شَرْعَةِ الْقُرْآنِ فَشَرْعَةُ الْقُرْآنِ «نُورٌ لَّا تُطْفَأُ مَصَابِيحُهُ» لَا بِاطْفَاءِ رَبَّانِي وَ لَا بِأَحْرَى بِاطْفَاءِ بَشَرِي». قرآن - چنانچه بحث خاصی در این موضوع خواهیم داشت - در کل نیازمندی‌های زندگی‌ساز و زندگی‌پرداز راهنمایی کرده است. «تَدَخَّلَتِ الْآيَاتُ الْقُرْآنِيَّةُ فِي كَافَةِ الْعُلُومِ وَ الْفَلَسَفَاتِ وَ الْعِرْفَانِيَّاتِ وَ الْحَقُوقِ الْبَشَرِيَّةِ وَ مَا إِلَى ذَلِكَ مِنْهَاجِيَّاتِ الْحَيَاةِ الرَّاقِيَّةِ وَ أَرْقَاهَا كَمَا يَرِيدُهَا رَبَّنَا سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى. فَلَا تَطْفَأُ الْمَصَابِيحُ الْفَلَسَفِيَّةَ وَ الْعِرْفَانِيَّةَ وَ الْفَقْهِيَّةَ وَ السِّيَاسِيَّةَ وَ الْأَقْتِصَادِيَّةَ وَ الْأَدْبِيَّةَ وَ الْخَلْقِيَّةَ وَ الْعَقِيدِيَّةَ وَ مَا عَلَى ذَلِكَ، لَا تَطْفَأُ مَصَابِيحُ الْقُرْآنِ بِمَصَابِيحِ الْوَحْيِ السَّابِقَةِ فَضْلاً عَنِ الْمَصَابِيحِ الْفَلَسَفَاتِ الْبَشَرِيَّةِ».

گروهی از نادانان و کسانی که توجه درست ندارند، گمان کنند که قرآن فلسفه ندارد، اگر هم دارد چیزی نیست، فلسفه اسفار است که در مقابل فلسفه قرآن، آن را خاموش می‌کند یا محو می‌کند. یا کسانی که عارف هستند، می‌گویند: عرفان‌های بشری بسیار قوی است، در قرآن که عرفان نیست. یا کسانی که با علوم تجربی آشنا هستند، علوم تجربی آن قدر در فیزیک و شیمی و جبر و لگاریتم و چه و چه، اگر قرآن در این زمینه‌ها دارد، چیزی نیست، آن‌ها مصابیح علمی قرآن را خاموش می‌کنند. بعضی می‌گویند: قرآن فقه ندارد یا اگر دارد، مطلبی نیست. فقه حدیث و فقه نظرات فقهاء، مصباح قرآن را خاموش می‌کند. «وَلَكِنْ كَلَّمَهُمْ غَالِطُونَ خَالِطُونَ «نُورٌ لَّا تُطْفَأُ مَصَابِيحُهُ» نُورٌ تَنْوِّرُ الْأَفْكَارَ وَ الْأَرْوَاحَ وَ الْقُلُوبَ بِالْعُلُومِ التَّجْرِبِيَّةِ وَ الْعُلُومِ الْفَطْرِيَّةِ وَ الْعَقْلِيَّةِ وَ السِّيَاسِيَّةِ وَ الْإِقْتِصَادِيَّةِ وَ الْعَقِيدِيَّةِ وَ الْخَلْقِيَّةِ». تمام علمی که بشر به آن‌ها نیازمند است، در این قرآن با بهترین بیان و ساده‌ترین تعبیر و عمیق‌ترین محتوا ذکر شده است. «نُورٌ لَّا تُطْفَأُ مَصَابِيحُهُ».

زمانی از لبنان ما را به بحرین دعوت کرده بودند، من واعظی را دیدم که بدبخت هنوز زنده است، مثلاً واعظ خوبی است. با هم که صحبت کردیم، می‌گفت نهج البلاغه از قرآن بهتر است، گفتم: همه خاک‌ها بر سر تو! نهج البلاغه از قرآن بهتر

است؟! گفتم: تو نفهمیدی، مثل آن شخصی که با کندن پوست خر و امثال این کارها زندگی می‌کرد، به بازار عطّارها رفت و بیهوش شد. گفتند: چرا بیهوش شدی؟ گفت: بوی بدی است. گفتم: تو هنوز شامه قوی قرآن را نفهمیده‌ای، آن وقت می‌گویی کلمات امیرالمؤمنین که شاگرد دوم قرآن است - شاگرد اول رسول الله است - بهتر است. گفتم: همه خاک‌ها بر سر تو که نفهمیدی.

«نُورٌ لَّا تُطْفَأُ مَصَابِيحُهُ [۱] وَ سِرَاجٌ لَّا يُخْبِئُ تَوَقُّدُهُ». توقّد هم دو نوع است؛ «توقّدُ ثابت راکض أو مرتجع أو توقّدُ على طول الخط يترقى» این توقّد و روشنایی مدام جلو و جلوتر می‌رود، عقب نمی‌ماند. نه این که قرآن جلو می‌رود، فهم ما و برداشت ما از قرآن جلو می‌رود. «كما قال ابن عباس من تلاميذ الإمام أمير المؤمنين في التفسير قال: «إنّ للقرآن آيات متشابهات يفسرها الزّمن» متشابهات علمی، عقلی، معرفتی، متشابهات در ابعاد گوناگون نیازمندی‌های بشری وجود دارد، روی چه حسابی؟ به حساب کندی لفظ؟ خیر، روی این حساب که معنا عمیق است. «يفسرها الزّمن» هر چه عقل و علم و معرفت بالاتر رود، دقّت بالاتر رود، علم متشابهات را تفسیر می‌کند. «وَ سِرَاجٌ لَّا يُخْبِئُ تَوَقُّدُهُ». معنای «اللّه نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»^۲ در بُعد مفصل این است و در بعد ذاتی حق سبحانه و تعالی «نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» است. همان معنایی که در آیه نور بحث شده است. «مَثَلُ نُورِهِ»، «لم يقل مثله». «اللّه نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ ... * فِي بُيُوتٍ» چه کسی؟ رسول الله. رسول الله فرع قرآن است. پس «مثل نور الله تعالی هو القرآن، القرآن يمثّل و يبيّن و تحدّث و أمّا أراد الله سبحانه و تعالی أن يحكيه لكافة الخلائق إلى يوم الدّين».

«وَ بَحْرٌ لَّا يُدْرِكُ قَعْرُهُ»^۳. این «لَا يُدْرِكُ» دو بعد است؛ یکی این که اصلاً نمی‌شود به قعر آن رسید، هیچ، البته غیر معصومین این طور هستند، غیر معصومین به آخرین مراحل معرفتی قرآن نمی‌رسند. چون یک قسم خاصی است که تأویلات قرآن است، تأویل به معنای صحیح و یک قسم معانی حروف مقطّعه قرآن است که غیر معصوم نمی‌تواند بفهمد. و آن قسمی که معصوم می‌تواند بفهمد، معصومین هم کل تأویلات

۱. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱، ص ۳۲.

۲. نور، آیه ۳۵.

۳. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱، ص ۱۳.

قرآن را می‌دانند؛ آلا تأویلات خاصه. «الحقائق الخاصة برتبا سبحانه و تعالی المدلول بها بآية من الذكر الحكيم خاصة بالله تعالى من الناحية العميقة الأنيفة الأخيرة و لا يعلمها حتى الرسول و الأنمة (ع)، هل الرسول يعلم حقيقة الخلقة؟» اگر هر انسان و هر کائنی حقیقت خلقت را صد درصد بداند، خود او خالق خواهد بود. علم مساوی با قدرت است. پس «لَا يُدْرِكُ» به دو معنا است. «وَبَحْرٌ لَا يُدْرِكُ قَعْرَهُ».

- اگر چیزی در قرآن است که رسول نداند، پس چرا به رسول نازل شده است؟
- عمق آن را عرض کردم. مثلاً فرض کنید خداوند از یوم القيامة صحبت می‌کند، یکی از عمق‌های یوم القيامة زمان آن است، پیغمبر زمان آن را می‌داند؟ مراد من این بود. «وَمِنْهَاجٌ لَا يُضِلُّ نَهْجَهُ». منهاج زیاد است، کتاب‌هایی که نوشتند، اصول است، فقه است، ادبیات است، فیزیک است، جبر است، لگاریتم است و غیره، همه این‌ها منهاج است، راه را نشان می‌دهد. «و لکن يُضِلُّ نَهْجَهُ» چون محدود است، اشتباه‌کننده است، ناپخته است و بالاتر دارد، نظر انیشتین، بعد از او نظر دیگری، بعد از آن نظر دیگری ارائه می‌شود.

«وَمِنْهَاجٌ لَا يُضِلُّ نَهْجَهُ» نهج قرآن، راه قرآن راه خدا است و راه قرآن، راه خدا انسان را گمراه نمی‌کند. آن راه کتاب‌های دیگر است که خود نویسندگان آن‌ها گمراه می‌شوند، تا چه رسد کسی که آن راه را برود و به قرآن توجه نکند. راه کفایه، راه مکاسب، راه لمعه، این‌ها معصوم نیستند. خود نویسندگان احياناً اشتباهاتی کردند. «و شُعَاعٌ لَا يُظْلِمُ ضَوْؤَهُ»؛ شعاعی است که الی یوم القيامة بر کل قلوب و افکار نورپاشی می‌کند «لَا يُظْلِمُ ضَوْؤَهُ». اگر شما در مقابل خورشید، یک چراغ روشن کنید، خورشید آن چراغ را تاریک می‌کند و لکن برعکس چطور؟ اگر چراغی را در مقابل خورشید روشن کنید، خورشید را تاریک می‌کند؟ خیر.

«و شُعَاعٌ لَا يُظْلِمُ ضَوْؤَهُ» أی ضوء من الأضواء المعرفیة و العلمیة حتی أضواء الوحي لا تظلم أضواء القرآن». این در بالاترین قله نورانیت و معرفتی است. «و فُرْقَانٌ لَا يُخَمِّدُ بُرْهَانَهُ» «الفرقان یختلف؛ أحياناً فرقانٌ لک و لیس فرقانٌ لمن فوقک» هر کس استدلالی دارد، برای شما دلیل می‌آورد، قانع می‌شوید؛ اما کسی که از شما قوی‌تر است، با این دلیل قانع نمی‌شود، باید دلیل بالاتری باشد. قرآن این‌طور نیست، «و فُرْقَانٌ لَا يُخَمِّدُ بُرْهَانَهُ» حتی أقل البراهین، أبسط البراهین المذكور فی الذكر الحكيم الّتی يفهمها کلّ بسیطٍ لیس یخمد برهانها عند أباقرة العلم و التّحقیق». تمام این‌طور

هستند، آن کوچک‌ترین و ساده‌ترین دلیل در برابر کسانی که خود را ارباب ادله می‌دانند و ائمه ادله می‌دانند «لَا يُخْمَدُ».

«فُرْقَانٌ لَا يُخْمَدُ بُرْهَانُهُ وَ تَبْيَانٌ لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ» لَأَنَّ أَرْكَانَ الْقُرْآنِ أَرْكَانَ رَبَّانِيَّةٍ رَكِيزَةٌ قَوِيَّةٌ ثَابِتَةٌ صَامِدَةٌ عَلَى طَوْلِ الْخَطِّ. «وَ تَبْيَانٌ لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ»؛ لَا الْأَرْكَانَ الْأَدْبِيَّةَ اللَّفْظِيَّةَ الدَّلَالِيَّةَ وَ لَا الْأَرْكَانَ الْوَحْدَوِيَّةَ» تمام آیات با هم سازگار است و تناقض ندارد. «وَ لَا الْأَرْكَانَ الْمَعْنَوِيَّةَ وَ لَا الْأَرْكَانَ التَّطْبِيقِيَّةَ» در هر بعدی از ابعاد که این قرآن برای ساختن زندگی‌های بسیار عالی نفوذ دارد، خراب‌شدنی نیست. هر دنیایی امکان دارد ارکان آن سست و خراب شود، چه بنیان علمی و چه به طریق اولی، بنیان‌های جسمانی، اما ارکان قرآن «لا تهدم علی طول الخطّ، إذا يهدم ربنا و لا سمح الله و أعوداً بالله تهدم أركان القرآن، لا تهدم».

هر مستدلی در هر بعد از ابعادی که قرآن ذکر کرده و بحث کرده، بیاورید، نمی‌تواند یک جزء کوچکی از قرآن را متزلزل کند. کسی نمی‌تواند یک نقطه نسبت به قرآن اعتراض کند یا اعتراضی قائل شود، حتی از نظر ادبی، تا چه رسد از نظر معنوی و تمام دشمنان قرآن در طول چهارده قرن خوابیدند و بیدار شدند، زندگی کردند، فکر کردند، دقت کردند، درس خواندند، هر کاری کردند، نمی‌توانند به یک کلمه، یک اشاره و یک اعراب از قرآن ایراد بگیرند.

«وَ شِفَاءٌ لِّمَنْ تُخْشَىٰ أَسْقَامُهُ». علوم بشری شفا دارد، بلا هم دارد. از علوم بشری علم فقه است، معرفت است، علم عقائد است، علم اخلاق است و غیره است. علوم بشری که مستند به وحی قرآن نباشد و لکن بشر هم بر مبنای فطرت و بر مبنای عقل سالم، مطالب درستی دارد، و لکن «تُخْشَىٰ أَسْقَامُهُ». چون محدود است، بعضی اوقات اشتباه حرکت می‌کند، ولو بخواهد درست حرکت کند. می‌خواهد درست حرکت کند و لکن چون محدود است، کند است، ناپخته است. علمی که در طریق حق تفکر می‌کنند، اگر بر محور قرآن نباشد، شفا است و لکن «تُخْشَىٰ أَسْقَامُهُ»، و لکن قرآن «وَ شِفَاءٌ لِّمَنْ تُخْشَىٰ أَسْقَامُهُ». «وَ نُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا». ظالمین چه کسانی هستند؟ کسانی که به سراغ قرآن نمی‌روند، اگر هم به سراغ بروند، برای دعوا کردن می‌روند. این را نمی‌فهمند، این را نمی‌شود فهمید.

«وَعِزًّا تُهْزَمُ أَنْصَارُهُ». انصار قرآن، ناصر اول رسول الله است، منهزم شد؟ او را کتک زدند، به او دیوانه گفتند، او را در شعب ابی طالب حبس کردند، او را بیرون کردند، منهزم نشد. انهزام چیست؟ انهزام در راه بودن با قرآن و زندگی کردن با قرآن و معاشرت با قرآن و تفهّم قرآن و تطبیق قرآن، چیست؟ انهزام زمانی است که کاری کنند انسان دست بردارد، آن وقت منهزم می‌شود. کسانی که انصار صادق قرآن و انصار واقعی قرآن هستند، منهزم نمی‌شوند؛ حتی اگر آن‌ها را بکشند. آیا حسین بن علی منهزم شد؟ ایشان شهید قرآن است. علی‌ها و حسین‌ها و امام زین العابدین‌ها و موسی بن جعفرها و امام باقرها، آن قدر اذیت شدند و آن قدر ناراحتی کشیدند، آن قدر حبس، آن قدر سم، آن قدر قتل، آیا منهزم شدند؟ معلوم است منهزم نشدند، بلکه منهزم کردند. آیا یزید غالب بر حسین شد یا حسین غالب بر یزید شد؟ جسم یزید بر جسم حسین غالب شد؛ ولی روح حسین یزید را نابود کرد. این که دائماً می‌گویند گریه کنید، برای این است که انسان در مقابل ظالم بایستد و استقامت کند.

در قرآن شریف فرموده است: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ»^۱ نصرت است، «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا» در پول و کاخ و آسمان خراش و فرش و این‌ها نیست. نصرت رسالتی است، نصرت رسل در این است که از این رسالت یک ذره‌ای دور نشوند و فاصله نگیرند؛ ولو کشته بشوند. این نصرت این است؛ «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» این را هم گفته که ما کاملاً متوجه بشویم. گمان نکنیم فقط آخرت است. «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ».

«وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ * وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ»^۲. ولو تنها باشید، ولی شما را در همین تنهایی کتک بزنند، بکشند، فحش بدهند، بیرون کنند. شما همراه با قرآن، همراه با کتاب خدا هستید، همان‌طور که «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^۳ این دل‌ها هیچ آرامشی به خود نمی‌گیرد، مگر این که معرفتاً و عبودیتاً متصل به حق باشد. و اگر همه عوالم وجود را به او بدهند و با خدا نباشد، این ضیق است، تنگ است، محدود است و هم‌چنین قرآن که منشور ولایة الله

۱. غافر، آیه ۵۱.

۲. صافات، آیات ۱۷۱ تا ۱۷۳.

۳. رعد، آیه ۲۸.

است. «و سببٌ ممدودٌ من سماء الوحي إلى أرض المكلفين» مادامی که ما به این حبل متین و سبب امین تمسک کنیم، مشکلی نیست.

این قرآن با ما چه کرده؟ این روح را قرآنی کرده است، وقتی روح قرآنی شد، هر بلایی بر سر آن بیاورند، بر سر جسم آوردند، بر سر روح نمی آورند. مطلبی نیست، فداکاری جسم در راه استقامت روح بر محور انوار و اضواء قرآنیه است. «و عَزَّ لَّا تُهْزَمُ أَنْصَارُهُ» اگر کسی فرار می کند، ناصر قرآن نبوده است. مسخره می کنند و می گویند: روضه خوان هستی، نمی فهمی، وقت تو تلف می شود، شهریه نمی دهیم، بیرون می کنیم. چنین ناصری، ناصر پول است، ناصر شکم است، ناصر عورت است، ناصر لباس است، ناصر شهریه است، ناصر قرآن نیست. پیغمبر ناصر قرآن است که معده گوسفند بر سر او می ریزند و از تبلیغ رسالتی و دعوت خود دست بر نمی دارد.

«و حَقَّ لَّا تُخَذَلُ أَعْوَانُهُ فَهُوَ مَعْدِنُ الْإِيمَانِ وَ بُحْبُوحَتُهُ»^۱ «مَعْدِنُ الْإِيمَانِ» ایمان ظاهری دارد، باطنی دارد. معدن ایمان، از آن جایی که ایمان باید از آن جا بیاید و از آن جا باید تقویت شود، از نظر ایمان علمی و ایمان عقیدتی و ایمان اخلاقی و ایمان عملی و مراحل مختلفه ایمان، محور قرآن است. حتی سنت در این جا ذکر نمی شود؛ چون سنت در حاشیه قرآن است. «فَهُوَ مَعْدِنُ الْإِيمَانِ وَ بُحْبُوحَتُهُ» بحبوحه وسط آن است، در معدن ایمان است و وسط معدن ایمان است، در کناره نیست، بیرون نیست، وسط معدن ایمان است.

«و يَنَابِيعُ الْعِلْمِ وَ بُحُورُهُ»؛ «العلم الذي نحتاج إليه كعبادٍ لربنا سبحانه و تعالی معرفياً و عملياً و ما إلى ذلك» «و يَنَابِيعُ الْعِلْمِ وَ بُحُورُهُ وَ رِيَّاضُ الْعَدْلِ وَ غُدْرَانُهُ». غدیران از نظر لغوی: الغدیران یا جمع غدیر است یا جمع غَدَر است. «الغدیران جمع الغدیر الأنهار و قطع الماء» نهرها و قطعه های آب؛ قسمت های آب. جمع غَدَر است به معنی «الوحد الذي يبقى في النَّهْرِ» نهر از نهر صحیح تر است. «الغَدَر هو الوحد الذي يبقى في النَّهْرِ». آن گلی که در نهر ته نشین می شود، چقدر برای کشت و زرع مناسب است، برای درخت کاشتن و غیره. «وَ رِيَّاضُ الْعَدْلِ وَ غُدْرَانُهُ؛ أنهاره، قطع مائه و الوحد الذي يبقى في النَّهْرِ». «وَ رِيَّاضُ الْعَدْلِ» باغ های عدالت است، عدالت در کل ابعاد زندگی انسانی، در آن بُعدی که حق سبحانه و تعالی می خواهد. «وَ رِيَّاضُ الْعَدْلِ وَ غُدْرَانُهُ وَ آثَافِي الْإِسْلَامِ وَ بُنْيَانُهُ» اجاق را اثافی می گویند. اجاق باید قوی

۱. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱، ص ۱۳.

باشد تا روی آن دیگ بگذارند، تا اجاق نسوزد و غذایی که داخل دیگ است، بپزد. «أَثَافِي الْإِسْلَامِ» این‌ها پایه‌های اسلام است و زیربنای اسلام است. اسلام روبنا و زیربنا دارد. «أَثَافِي الْإِسْلَامِ» و قواعد الإسلام و متون الإسلام عبارة عن القرآن» و روبنای اسلام سنت رسول الله است. این روبنا باید از زیربنا استخراج شود، ما این روبنا را بر محور زیربنا استفاده می‌کنیم.

«وَأُودِيَةَ الْحَقِّ وَغِيطَانُهُ» وادی‌های حق. وادی جایگاهی است که انسان وارد می‌شود تا چیزی یا مطلبی را بگیرد، حق هم وادی‌هایی دارد، باید دنبال کرد و گشت تا حق را در جایگاه خود پیدا کرد. «وَأُودِيَةَ الْحَقِّ وَغِيطَانُهُ» یعنی «مَدَاخِلُهُ». مدخل حق و خود حق است، هم راه حق را نشان می‌دهد و هم خود حق را. علم‌های بشری مفصل از قرآن نه راه حق را نشان می‌دهد و نه خود حق را، هم راه بیراهه است و هم خود آن حق، باطل است یا مخلوط است. «وَأُودِيَةَ الْحَقِّ وَغِيطَانُهُ وَبَحْرٌ لَا يَنْزِفُهُ الْمُنْتَزِفُونَ» «نَزَفَهُ: نَزَهُهُ وَاسْتَخْرَجَهُ كُلَّهُ». این یک دریایی است که انتها ندارد. شما هر علمی از علوم بشری را در نظر بگیرید، انتها دارد و انتها داشتن، جهل هم دارد، اشتباه هم دارد. «وَأُودِيَةَ الْحَقِّ وَغِيطَانُهُ وَبَحْرٌ لَا يَنْزِفُهُ الْمُنْتَزِفُونَ» و لو كانوا المنتزفين المعصومين» انتها ندارد، امام رضا هر چه می‌خواند، باز فکر می‌کرد، می‌خواند و باز فکر می‌کرد، ائمه دیگر هم همین‌طور؛ چون قرآن بر رسول و ائمه (ع) امام است.

«وَأُودِيَةَ الْحَقِّ وَغِيطَانُهُ وَبَحْرٌ لَا يَنْزِفُهُ الْمُنْتَزِفُونَ وَغِيُونَ»؛ «نَضَبَ» یعنی «غَيْرَ»، «الماتحون: الضَّارِبُونَ الْمُحَاوِلُونَ الْمُسْتَفِيدُونَ الْمُسْتَخْرَجُونَ الْوَارِدُونَ». «وَأُودِيَةَ الْحَقِّ وَغِيطَانُهُ وَبَحْرٌ لَا يَنْزِفُهُ الْمُنْتَزِفُونَ» چشمه‌ها مختلف است. چشمه‌ای است که ممکن است آن را گل آلود کنند، آب آن خراب می‌شود. چشمه‌ای است که آب می‌کشند و تمام می‌شود. چشمه‌ای است که ممکن است آب آن را بکشند و کم بشود. «وَأُودِيَةَ الْحَقِّ وَغِيطَانُهُ وَبَحْرٌ لَا يَنْزِفُهُ الْمُنْتَزِفُونَ» چشمه‌ای نیست، چشمه‌ای است که متصل به رحمت حق است و خود رحمت متصله حق سبحانه و تعالی است. «لَا يُنْضِبُهَا الْمَاتِحُونَ» هر قدر می‌خواهید از قرآن علم بکشید، تمام نمی‌شود. همان‌طور که هر قدر می‌خواهید از خدا رحمت بگیرید، رحمت او تمام نمی‌شود. رحمت خداوند تمام شدنی نیست، الوهیت او، ربوبیت او، علم او، قدرت او تمام شدنی نیست.

و این قرآن که رحمت متصله حق سبحانه و تعالی است «لَا يُنْضِبُهَا الْمَاتِحُونَ» هر علمی را می‌خوانید تمام می‌شود، بعد دیگر خسته می‌شوید. اگر انسان کفایه را بخواند، بخواند یک مرتبه دیگر بخواند زده می‌شود. پیغمبر قرآن را می‌خواند، لذت

می‌برد. هر دفعه می‌خواند یک چیزی اضافه شده است. «وَعُيُونٌ لَّا يُنْضِبُهَا الْمَاتِحُونَ». ماتحون یعنی غارقون؛ کسانی که در علوم قرآن غرق بشوند. تمام نمی‌شود، گمان نشود الآن که دفعه سوم است، دیگر لزوم ندارد، خیر، دفعه سی‌ام هم لزوم دارد. ما احتیاج داریم.

«وَمَنَاهِلٌ لَّا يُفِيضُهَا الْوَارِدُونَ». «المناهل: عبارة عن الموارد الماء، الدفعة الأولى» دفعه اول که می‌خواهد آب بخورد. دفعه اول این آب را که خورد، تمام شد؟ خیر، هر چه می‌خواهید آب بخورید. هر کسی آب می‌خواهد، چون قرآن آب حیات است. همان‌طور که اگر آب ظاهری خیلی زیاد باشد، هر کسی بخورد، تمام نمی‌شود، به منابع دیگر متصل است. علوم قرآن شریف به منبع فیض حق سبحانه و تعالی متصل است. «وَمَنَاهِلٌ (یعنی مواردٌ للإنتهار، للشرب) لَّا يُفِيضُهَا الْوَارِدُونَ» لا ینقصها و لا ینقضها و لا یختمها». «لَّا يُفِيضُهَا الْوَارِدُونَ وَ مَنَازِلٌ لَّا يَضِلُّ نَهْجَهَا الْمُسَافِرُونَ» کسانی که در بلد قرآن سفر می‌کنند، شما از هر جایی به هر جای دیگری سفر کنید، برای هر علمی از علوم گمراهی دارد؛ چون علوم بشری منهای قرآن گمراهی می‌آورد. بعضی از اول تا آخر گمراهی است.

«وَمَنَازِلٌ لَّا يَضِلُّ نَهْجَهَا الْمُسَافِرُونَ» قرآن نهج نشان می‌دهد، قرآن ماده فکر نشان می‌دهد. این نیست که روزنامه‌وار مطالب را یک به یک بگوید و جای فکر برای ما نگذارد، خیر. «وَمَنَازِلٌ لَّا يَضِلُّ نَهْجَهَا الْمُسَافِرُونَ» «نهج جمع المنهج، الطریقة التفكير و منهاج کلّ رقیّ فی الحیاة». «وَأَعْلَامٌ لَّا يَعْمَى عَنْهَا السَّائِرُونَ» جایی که تاریک است، مثل مشعر الاحرام که چراغ‌های بلندی گذاشتند، اگر نباشد، کاملاً تاریک است. در شب تاریک آن‌جا کسی دیگری را نمی‌بیند. علوم هم انواری است که تاریکی‌های جهل را از بین می‌برد. علوم غیر بشری، علوم بشری مقداری تاریکی‌های جهل را از بین می‌برد، ولی بعضی اوقات جهل‌های دیگری می‌آورد، این‌ها محدود است. ولكن «وَأَعْلَامٌ» آن نمونه‌ها و نورهای بلندپایه بسیار رفیعی است که «لَّا يَعْمَى عَنْهَا السَّائِرُونَ» کسانی که در راه قرآن قدم برمی‌دارند، امکان ندارد نبینند، می‌بینند.

«وَأَكَامٌ لَّا يَجُوزُ عَنْهَا الْقَاصِدُونَ». «الأكام هي الأطلال المرتفعة على سائر المرتفعات أعلى القلل المعرفية و العلمية و الخلقية و العقيدية و ما إلى ذلك عبارة عن القلة القمّة القرآنية» این بالاترین قلّه است که متأسفانه روی این قلّه... «وَأَكَامٌ»؛ قلل «لَّا يَجُوزُ عَنْهَا الْقَاصِدُونَ»، چنین نیست که به آن نوک برسید و برگردید، مدام باید رفت. همان‌طور که در معرفه الله انتها ندارد. کذلک در معرفت قرآن و نکات،

مقاصد و مراداتی که حق سبحانه و تعالی از این کتاب دارد، انتها ندارد، حدّاقل برای ما ندارد.

«جَعَلَهُ اللَّهُ رِيًّا لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ» العلماء بالله «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^۱ مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی (رض) که از مجتهدین مبرز بود، مخصوصاً این اواخر. می‌گفت: من با یک شخصی مباحثه قرآنی می‌کردم. آن شخص هنوز در نجف است، از فضیلت طراز اول که واقعاً مجتهد مسلم است، البته از مراجع نیست. می‌گفت مباحثه قرآنی می‌کردیم، به این آیه رسیدیم: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ» ایشان آیه را چنین خواند: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءِ»، پنجاه سال است درس می‌خواند. آقا مصطفی را عرض نمی‌کنم، ایشان در تفسیر وارد شده و چند جلد هم نوشته است. البته به من گفت: من در تفسیر سوره حمد هزار صفحه نوشتم. به ایشان گفتم: آیا در این هزار صفحه تفسیر قرآنی هم وجود دارد یا تماماً فلسفه و عرفان است که از پدر یاد گرفتی؟ این بدبخت آیه را این‌طور خواند: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ» چطور خدا از علماء می‌ترسد؟ باید یک کاری کرد. «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ».

«جَعَلَهُ اللَّهُ رِيًّا لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ»^۲ کدام علماء؟ علمای بالله، نه علمایی که می‌گویند: من چنین هستم که فلانی را رد کردم. پس او بی‌خود بود. شما را هم دیگری رد می‌کند؛ پس شما هم بی‌خود هستید. رد کردن اهمیتی ندارد، مقام و عظمت علمی چنین شده که بنده کسی هستم که آنچه را فلانی گفت، رد کردم. دیگری هم می‌گوید: بنده هم کسی هستم که آنچه ایشان گفت، رد کردم. پس همه شما اشتباه کردید. اگر در راه مستقیم حق و در صراط صریح حق قرار بگیرید، رد نیست، کمک است، او مطلبی گفته، من بهتر می‌گویم، بیشتر می‌گویم یا مثل او می‌گویم. «جَعَلَهُ اللَّهُ رِيًّا» سیر می‌کند. همان‌طور که «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» ذکر الله است که دل‌ها را آرام می‌کند و انسان را از کل موجودات محدوده عالم سیر می‌کند. از نظر علم هم همین‌طور است. بعضی غذاها انسان را سیر می‌کند، بعضی غذاها خیر، انسان گرسنه هم بماند، نمی‌خورد؛ چون خراب و فاسد است، دندان من را هم خراب می‌کند. غذای روح هم همین‌طور است، در غذای روحی از نظر عبادتی و از نظر عبودیتی، «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» این دل‌ها به هیچ چیز اطمینان و آرامش پیدا

۱. فاطر، آیه ۲۸.

۲. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱، ص ۱۴؛ نهج البلاغه (للصّبحی صالح)، ص ۳۱۶.

نمی‌کند، مگر به توجه به حق. به خاطر توجه به حق است که سر امام حسین را می‌بریدند، من گمان می‌کنم دردی هم احساس نمی‌کرد؛ به جای دیگری توجه دارد، اصلاً حساب دیگری دارد در آن بعد یلی الربی.

در این جا می‌گوید: «جَعَلَهُ اللَّهُ رِيًّا لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ» سیر می‌کند و باز می‌خواهد، قلب این شخص از معارف قرآنی پر می‌شود و همین‌طور استمرار دارد. «وَرَبِيعًا لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ» کدام فقهاء؟ شما فقه را بد معنا کردید، «أنتم تفسرون الفقه بمعرفة الأحكام الفرعية فقط، الأحكام العقيدية؟ لا، الخلقية؟ لا، المعرفية؟ لا» چگونه است که می‌گویید یک کودک دو ساله مکلف است و یک شخص هشتاد ساله مکلف نیست؟ عقاید که اهم است، پایه‌ها عقاید است. شما در حوزه‌های خود به عقاید کاری ندارید، یک مقداری فقه می‌خوانید، آن هم فقهی که با قرآن کاری ندارد.

«وَرَبِيعًا» بهار است «وَرَبِيعًا لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ»؛ «لا لألسنتهم، لا لتخيلاتهم، لا لتخبيلاتهم الفقهاء فقهاء بالله». «وَرَبِيعًا لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ وَ مَحَاجًا لَطُرُقِ الصَّالِحَاءِ». صالح است، می‌خواهد صالح‌تر شود. راه آن قرآن است. «وَدَوَاءَ لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ وَ نُورًا لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ وَ حَبْلًا وَثِيقًا عُرُوثُهُ وَ مَعْقَلًا مَنِيعًا ذُرْوَتُهُ» انسان را به حبل الله المتین می‌بندد که ذروه او، دست‌انداز او و چنگک آویز او بسیار منیع است و قوی است. منیع است، به گونه‌ای که هیچ قدرت غیر الهی نمی‌تواند این مستمسک شما را که عروه و ثقی قرآن شریف است، سست کند و از دست شما بگیرد. «وَ عِزًّا لِمَنْ تَوَلَّاهُ وَ سِلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ وَ هُدًى لِمَنْ اتَّيَمَّ بِهِ». بعضی از امامان انسان را گمراه می‌کنند؛ ولی این قرآن امامی است که انسان را به راه هدایت می‌کند. «وَ هُدًى لِمَنْ اتَّيَمَّ بِهِ وَ عِزًّا لِمَنْ اتَّخَذَهُ» گرچه ما را معذور ندارند، گناه بزرگ ما، فحش‌هایی که می‌دهند، تهمت‌هایی که می‌زنند، غیبت‌هایی که می‌کنند، دهان‌کجی‌هایی که می‌کنند، فریادهایی که می‌زنند. چون ما منتحل به قرآن هستیم و لکن ما معذور هستیم، آن‌ها معذور نیستند. اگر مسلمان باشند که این حرف‌ها را نمی‌زنند.

«وَ عِزًّا لِمَنْ اتَّخَذَهُ» إذا انتحلت القرآن الشریف و كنت سالکاً فی هذا المسلك العظیم أنت معذور عند ربک، مهما كنت مغدوراً عند غیر ربک. «آن‌ها غدر کنند، حيله بزندن، اذیت کنند، اهمیتی ندارد. «وَبُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ» «بعکس ما نجد». اگر حکمی صادر کنیم، بگوییم «قال الله»، می‌گویند: این مسلمان نیست، اگر مسلمان باشد، ما در مکه دو سال «قال الله» گفتیم، پدر همه این‌ها درآمد، این‌ها نتوانستند کاری انجام بدهند. برای شیعه از قرآن، برای سنی از قرآن، برای علوی از قرآن، برای

یمنی از قرآن، برای زیدی از قرآن. «وَبُرْهَانًا لِّمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ وَ شَاهِدًا لِّمَنْ خَاصَمَ بِهِ وَ فَلَجًا لِّمَنْ حَاجَّ بِهِ». اگر کسی احتجاج با قرآن کند، علیه کسی که بر خلاف قرآن است، او را مفلوج می‌کند و اگر کسی با قرآن استدلال غلط کند، خود او مفلوج می‌شود.

«فَلَجًا لِّمَنْ حَاجَّ بِهِ وَ حَامِلًا لِّمَنْ حَمَلَهُ وَ مَطِيَّةً لِّمَنْ أَعْمَلَهُ» مطیه فرق دارد. یک خودرویی است که انسان می‌خواهد سوار بشود، نه ترمز دارد و نه گاز دارد، فایده آن چیست؟ «لِّمَنْ أَعْمَلَهُ» این قرآن را به کار بیندازد، برای فهم قرآن فکر را به کار بیندازد. اگر صرفاً بخواند که هیچ. «رُبَّ تَالِ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ»^۱ «وَ مَطِيَّةً لِّمَنْ أَعْمَلَهُ وَ آيَةً لِّمَنْ تَوَسَّسَ وَ جُنَّةً لِّمَنْ اسْتَلَّامَ». «اسْتَلَّامَ» یعنی «تَدَرَّعَ»، واقعاً باید زره پوشید، قرآن زره است. انسان یک زرهی بر تن جسمی می‌پوشاند، یک زرهی به تن روحانی و معنوی می‌پوشاند. اگر کسی می‌خواهد در مقابل دشمنان قرار بگیرد که وسائل زدن، کشتن و نابود کردن را دارند، زره به تن کند. تیر می‌آید و به آن آهن برخورد می‌کند، به بدن برخورد نمی‌کند، کلا خود هم چنین است. قرآن زره روح است. این تعبیری که امیرالمؤمنین می‌فرماید: «وَ جُنَّةً لِّمَنْ اسْتَلَّامَ»، این «جُنَّةً مُطْلَقَةً لِّمَنْ اسْتَلَّامَ» یعنی «لِّمَنْ تَدَرَّعَ» روحه و عقله و فطرته و تفکیره و قلبه و فؤاده و عقیدته و فقهه و علومه التجربیه و کافة العلوم المعرفیه الإنسانیة المکلفة».

«لِّمَنْ اسْتَلَّامَ» اگر چنانچه زرهی از قرآن بپوشد، اگر زرهی از کفایه بپوشد، اهمیتی ندارد. خود صاحب کفایه که صاحب زره است و خود او آسیب دیده است. پیغمبر زرهی از قرآن پوشید، «رسول الله (ص) تَدَرَّعَ وَ اسْتَلَّامَ بِالْقُرْآنِ» قرآن حجّت اولی و اخیره او بود که محمد شد و مردم او را به رسالت قبول کردند. به شرط این که این زره را برعکس نپوشد، بعضی این زره را برعکس به تن می‌کنند، اشتباه به تن می‌کنند. کما این که رسول الله (ص) «مَرَّ بِقَوْمٍ كَانُوا يَتَدَارَعُونَ الْقُرْآنَ يَضْرِبُونَهَا ضَرْبَ الدَّقْلِ» مثل نخود و کشمش مخلوط می‌کند. فلانی کتاب نوشته؛ کتاب بسیار مهمی است، آیات زیادی دارد. بله، آیات زیادی دارد، ولی غلط معنی کرده است، غلط تفسیر کرده است. زیاد بودن آیات دلیل نمی‌شود. انسان روی یک آیه یک سال بحث می‌کند و می‌فهمد. استاد بزرگوار اول ما آقای شاه‌آبادی (رض) یک سال روی آیه

۱. بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۸۴.

امانت در سوره احزاب بحث کرد. این که بدون داشتن حساب و ارتباطی همین طور آیات را پشت سر هم بیاورد، این زره پوشیدن نیست، این انسان را عوضی می‌کند.

«وَجُنَّةٌ لِّمَن اسْتَلَّامَ وَعِلْمًا لِّمَن وَعَى وَحَدِيثًا لِّمَن رَوَى وَحُكْمًا لِّمَن قَضَى». این آقایان اربع حدیث می‌نویسند، از سابقین و لاحقین عادت شده است، چهل حدیث می‌نویسند. قرآن که احداث از حدیث است، قوی‌تر از حدیث است. «فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ»^۱ قرآن حدیث نیست؟ چرا چهل آیه ننوشتید؟ چه کسی چهل آیه نوشته است؟ آن هم چهل حدیث‌هایی که ملاحظه می‌کنید.

«اللَّهُمَّ اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ وَمَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ».

بحث بعدی ما راجع به محکم و متشابه است. در اول سوره آل عمران، ما حدود سی صفحه راجع به محکم و متشابه بحث کردیم. «المحکم و المتشابه» که محط و مجال آراء است. یکی از بحث‌هایی است که ما باید داشته باشیم، این بحث برای ما در کل قرآن منتج نتیجه است و بحث‌های دیگر هم داریم که از جمله برخورد حدیث با قرآن است. این چگونه خواهد بود؟ حدیث به طور مطلق و بلکه بالاتر، برخورد سنت با قرآن. موضوعاتی که ما در مقدمه تفسیر الفرقان یا نداریم، در خود تفسیر داریم، یا داریم، البته باید با تبلور بحث بشود.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ».

- [سؤال]

- حقایق دلالتی که نیست، حقایق مدلولی است. مثلاً خدا در قرآن می‌فرماید: «اللَّهُ»، آیا کسی حقیقت الله را می‌فهمد؟ یک مطالبی است که هیچ کس غیر از خدا نمی‌تواند آن مطالب را بفهمد. از چیزهایی که از نظر علمی و معرفتی در اختصاص ربوبیت است و مخصوص به حق است، حقیقت الله، حقیقت یوم القيامة، وقت یوم الساعة، مصادر کل احکام.

- حقیقت آن نیامده که در قرآن باشد.

- ببینید این لفظ که آمده است.

- «وَمَا أَذْرَاكَ» که در قرآن زیاد آمده، به این مطلب تصریح می‌کند.

- تصریح دارد.

۱. جائیه، آیه ۶.

- مثلاً «وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ»^۱.

- درست است، آن را به شما نشان داده، ولی کجای قارعه را به شما نشان داده است؟ آن مقدار از قارعه که امکان دارد، ولكن وقت قارعه چه زمانی است؟ ندارد. «وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا»^۲ درست است، ولی وقت ساعت چه زمانی است؟ نمی‌دانیم. حقایقی که علم آن‌ها مختصّ به حق سبحانه و تعالی است، الفاظ آن‌ها در قرآن آمده است ولكن تأویلات آن که حقایق آخرین مرحله باشد، مختصّ به خدا است. بنابراین در «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرّٰسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»^۳ ما به دو صورت معنا می‌کنیم که هر دو صورت درست است؛ یکی تأویل کل قرآن که فقط خدا می‌داند. یکی تأویل آن را که می‌شود دانست، حتماً رسول و ائمه باید بدانند، مثل تأویل احکامی و غیره. ولكن تأویل «يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ...»^۴ حقیقت یوم القيامة چیست؟ یا بالاتر، حقیقت خالقیت حق چیست؟ خداوند «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»، اما چگونه خلق کرده است؟

- [سؤال]

- آن هم حقیقت نیست، آن حقیقتی که مخصوص به خدا است، نیست. یک مقداری گوشه‌ای را به او نشان دادند که چنین می‌شود و آلا ابراهیم در این بعد خالق می‌شود، ابراهیم که خالق نبود. و لذا «بِإِذْنِي»^۵ مدام می‌گوید: «بِإِذْنِي». در عیسی «بِإِذْنِي»، در حضرت ابراهیم هم «بِإِذْنِي». منتها «بِإِذْنِي» فقط نشان دادن است، نه قدرت دادن و علم دادن، فقط نشان دادن است.

- در مورد وقت قیامت، این آیه [...] در سیاق آیاتی است که در مورد زمان آیه پرسیده شود و از این‌جا معلوم می‌شود که پیغمبر زمان قیامت را می‌دانسته است.

۱. قارعه، آیه ۳.

۲. احزاب، آیه ۶۳.

۳. آل عمران، آیه ۷.

۴. اعراف، آیه ۵۳.

۵. مائده، آیه ۱۱۰.

- اصلاً آیات قرآن صریح است در این که «يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا * فِيمَ أَنْزَلْتَهُ مِنْ دُونِ السَّمَاءِ آتَاةً وَسَائِرًا * إِلَىٰ رَبِّكَ مُتْتَهَاهَا» اصلاً مستحیل است.

- [سؤال]

- در بُعد رسالتی. آیا دانستن زمان قیامت در بعد رسالتی است؟
- خیر، اما این در سیاق آیاتی است که در مورد زمان قیامت است.
- سیاق که می‌فرمایید عام است، تخصیص می‌خورد به آیاتی که صریح است در این که علم ساعت را هیچ کس نمی‌داند.
- نه این که سیاق آیه باشد، اصلاً مورد آن جایی است که سؤال در مورد زمان روز قیامت است.

- متوجه هستم ولكن «فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا»^۲ یک قاعده عامه است. خداوند بر غیب خود کسی را غالب نمی‌کند، «إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ مِنْ رَّسُولٍ»^۳ رسالت در کجا است؟ در دنیا است، بعد بعدی برزخ و قیامت است. آن وقت در این بعد رسالتی باید علم رسالتی هم باشد. علم رسالتی چیست؟ حتی معجزات هم علم رسالتی نیست، معجزات اثبات رسالت است. علم رسالت یعنی علم وحی که خداوند به رسل می‌کند. این‌ها را باید بداند و الا رسول نیست. پس بنابراین قضیه به عکس است، یعنی علمی که خداوند به این‌ها می‌دهد، فقط اختصاص دارد به علمی که در مورد اصل رسالت است، اصل بلاغ الی الله و دعوت الی الله است. این درست است. اما کل خصوصیات را باید بداند؟ خیر و لذا «وَلَوْ كُنْتَ تُعَلِّمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ»^۴ مستحیل است. «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ»^۵ این حصر است، «وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ»^۶ و غیره. این علم السَّاعَةِ در کل آیاتی که راجع به ساعت بحث شده، علم منحصر به خداوند است. بگردید، خصوصیات آن را در قرآن ذکر کرده است.

۱. نازعات، آیات ۴۲ تا ۴۴.

۲. جن، آیه ۲۶.

۳. همان، آیه ۲۷.

۴. اعراف، آیه ۱۸۸.

۵. لقمان، آیه ۳۴.

۶. همان.

- آیا این جمله از حضرت امیر که می‌فرماید من به راه‌های آسمان واردتر هستم تا راه‌های زمین، نمی‌خواهد بگوید علی از آنچه در عالم کون است، اطلاع دارد؟

- علی نمی‌تواند این را بفرماید، چون خلاف نصّ قرآن است. علی که ادّعی خدایی نکرده است. آن چیزهایی که در اختصاص خداوند نیست و خداوند به ما در بعد ولایتی و رسالتی تعلیم کرده است، می‌دانند. ولی راه‌های آسمان چیست؟ راه‌های جسمی آسمان؟ بسم الله، راه‌های معنوی آسمان؟ بسم الله، اما راه‌های آسمان به این معنا که علم به تمام حقایق کون باشد، این راه‌های آسمان نیست. راه‌های زمین هم نمی‌تواند باشد؛ یعنی در زمین هم امیرالمؤمنین علم صد درصد به حقیقة المادّة ندارد، پیغمبر هم ندارد، هیچ کس نمی‌تواند داشته باشد. برای این که این علم مساوی با قدرت است، این الوهیت است. این علم کلی که تمام خصوصیتی که برای ایجاد اصل مادّه اولیه لازم است بدانند، این مراتب علم خدا است.

- علم کلی بله، می‌گوییم آنچه در قرآن نیامده، نزد خدا است، ولی آنچه در قرآن آمده و همه معصومین گفته‌اند...

- خیر، آن هم که در قرآن آمده، یک مرتبه لفظ آن است، مثل «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» لفظ الله آمده است، حقیقت الله این‌جا مراد است که معصومین بفهمند، چنین چیزی امکان دارد؟

- حقیقت الله را تا آن جایی که در قرآن بیان کرده، می‌فهمند.

- قرآن هیچ جایی حقیقت الله را بیان نکرده است. ولی حقیقت ربوبیت، آن لا محدودیت ربوبیت که غائب از کل است، لفظ این در قرآن شریف آمده است، اما تأویل آن، واقع الله که چیست و چگونه است، «كُلَّ مَا مَيَّرْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فَهُوَ مَخْلُوقٌ لَكُمْ مِثْلُكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ»^۲ یا خود یوم القیامة و یا غیره، آن که در بعد رسالتی است، البته رسل و ائمه این امتیاز را دارند.

۱. آل عمران، آیه ۱۸.

۲. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱۰، ص ۱۸۴.